

بهومیل هرابال

فی سحر آمیز
و چند داستان دیگر

ترجمه
پرویز دواپی



سرشناسه: هرابال، بهومیل، ۱۹۱۴-۱۹۹۷ م.

Hrabal, Bohumil

عنوان و نام پدیدآور: نی سحرآمیز و چند داستان دیگر / بهومیل هرابال؛ ترجمه پرویز نوایی.

مشخصات نشر: تهران: آگه، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص.؛ مصور

شابک: 978-964-329-304-8

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه و برگزیده‌ای از آثار مختلف نویسنده است.

موضوع: داستان‌های کوتاه چک — قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: نوایی، پرویز، ۱۳۱۴- مترجم

رده‌بندی کنگره: PG50.39/35/2112 ۱۳۹۴

رده‌بندی دیویی: ۸۹۱/۸۶۳۶

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۰۱۸۰۴



بهومیل هرابال

نی سحرآمیز و چند داستان دیگر

ترجمه پرویز نوایی

چاپ یکم: پاییز ۱۳۹۴، آماده‌سازی، حروف‌نگاری و نظارت بر چاپ دفتر نشر آگه

(حروف‌نگار: فرحناز رسولی؛ صفحه‌آرا: فرشته آذرباد)

چاپ و صحافی: دانشجو

شمارگان: ۱،۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

نشر آگه

فلسطین شمالی، شماره ۱/۲۴۰، واحد ۳

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.ir

قیمت: ۱۲،۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پرویز دویی	صدساله مردی که از پنجره بیرون زد...
۱۱	میلان کوندرا	نقش نویسنده
۱۵		نی سحرآمیز
۲۷		یک روز در ماه اوت
۳۳		بناتریس
۴۷		پری دریایی
۶۳		مرواریدهای اعماق
۷۵		پادوی هتل
۸۵		روشنایی های شهر
۹۵		پرندۀ زرد
۱۰۵		عمو پپین من
۱۱۷		مادام کاملیا
۱۲۷		سرشاخه های شکسته
۱۴۱		آن روز بعد از ظهر
۱۴۷		پدربزرگ
۱۵۵		کافکا ئیه
۱۷۵		آن هاله سفیدبرفی
۱۹۱		اشک های استالین
۲۰۱		پیوست: عکس

صدساله مردی که از پنجره بیرون زد...

این عنوان کتاب تازه بسیار مشهوری است از یوناس یوهانسن، نویسنده سوئدی، که در ۲۸ کشور جهان بیش از شش میلیون نسخه فروش داشته و از روی آن فیلم هم ساخته شده و تطبیق عجیبی دارد با حکایت استاد بهومیل هرابال، نویسنده چک، که او نیز، البته نه در صدسالگی، در هشتادسالگی از پنجره اتاق طبقه پنجم بیمارستانی که در آن بستری بود، به بیرون پرواز کرد؛ طبقه پنجمی که برای پرواز، به اشاره صریح خودش، و سوسه او بود از دیرباز. سال ۲۰۱۴ یکصدمین سال تولد بهومیل هرابال بود که در ۲۸ مارس ۱۹۱۴ زاده شد و در ۳ فوریه ۱۹۹۷ در پراگ از پنجره بیرون زد و به زندگی خود خاتمه داد. در سرزمین محل تولد او، در بزرگداشت وجودش، صدمین سالگرد تولدش را انگیزه و موجبی ساخته اند تا او را، در سطحی وسیع و در اقسام و به شکل های متعدد و مختلف، در ذهن ها و نگاه ها بگسترانند؛ نمایشگاه هایی از عکس ها و ابزار وابسته به وجود و کار او، تصویرهایی که ده ها و ده ها نقاش سرشناس (و غیر سرشناس) معاصر چک با الهام از او و به اشاره به درونمایه و احوال و اوضاع آثار او آراسته اند، و بعضی چه مخیل و جذاب و شادی آور و اندوه انگیز، نظیر یک صندلی سفید خالی بر چمنی تیره رنگ و دورتادور چشم های مورّب و روشن گربه هایی که عشق های

آخرین مرحلهٔ عمر این نویسنده — و به قول خودش بچه‌های او — بودند. بر این مراسم بزرگداشت باید افزود مجالس سخنرانی را در تالارها و در برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، نمایش فیلم‌های تهیه‌شده بر اساس چند اثر او، و نمایش‌های تئاتری با الهام از هستی‌پرحادثه و غریب او؛ و نیز دیدارهای گروهی از محل‌های کار و زندگی‌اش در پراگ و زادگاه او در نیمبورک، نشست‌هایی که در نوشگاه مورد علاقه‌اش، «بیر طلایی» در مرکز پراگ، با شرکت یاران و معاشران همیشگی‌اش برگزار شد. یاران او را، به حسب شکل زندگی‌اش، هم بعضی از نخبه‌های هنر و اندیشه و فرهنگ چک تشکیل می‌داده‌اند (نقاش، نویسنده، فیلسوف، استاد تاریخ هنر، و...) و هم مشتری‌های طبقه‌های ساده‌کارگری که هرابال در مشاغل (به قول خودش) جنون‌آمیزش با تعدادی از آن‌ها همکار و محشور بوده است. این دارندهٔ دکترای حقوق (که هرگز به شغل مرتبط با رشتهٔ تحصیلی‌اش نپرداخت) زمانی کارگر کارخانهٔ ذوب‌آهن، سوزن‌بان قطار، دستفروش، کارگر کارگاه تبدیل کاغذ باطله به خمیر کاغذ، و... بوده است؛ و آثارش ترکیبی ست از دانش عمیق و گستردهٔ او در شعر و ادبیات و فلسفه و نقاشی و سایر هنرها، با ذخیره‌ای که از زیستن حساس و تیزبین در طبقه‌های عادی و فرودست حاصل آمده بود. غنا و تمایزی که به آثار او (در میان نویسنده‌های سراسر تاریخ ادبیات چک) جایگاهی یگانه بخشیده است. به این خصوصیت، زبان خاص او را، که اصطلاحاً به آن «هرابالیه» اطلاق می‌شود، و نیز اصطلاح‌ها و جهان‌بینی خاصش را هم باید افزود.

هرابال، به وجهی خیره‌کننده و بی‌مانند، زیر و بالای چند دورهٔ تاریخی پرتکان و التهاب‌سرزمینش را با گذراندن از منشور وجود خویش بازتاب داده است: دورهٔ اشغال نازی‌ها، دورهٔ حکومت کمونیستی، دورهٔ موقت بازگشایی (معروف به سوسیالیسم با چهرهٔ انسانی) و بعد، به دنبال هجوم تانک‌های پیمان ورشو، دورهٔ بگیروبند مشهور به عادی‌سازی. در

این دوره‌ها، به حسب «هوس‌های حکومت» هرابال گاهی می‌نوشت و چاپ می‌کرد (که ظهور هر کتاب جدید او در جامعه چک واقعاً حادثه‌ای بود که تشکیل شدن صف‌های دور و دراز در برابر کتاب‌فروشی‌ها را اقتضا می‌کرد و یک‌صد و پنجاه هزار نسخه کتابش در چند ساعت از قفسه کتاب‌فروشی‌ها ناپدید می‌شد)، و گاه بی‌وقفه می‌نوشت، ولی چاپ نمی‌کرد. در یک دوره بیست ساله کتاب‌های او فقط در نسخه‌های تایپ‌شده محدود بین دوست و آشنا و علاقه‌مندانش دست به دست می‌شد. حالا باز او خوشبخت بود، زیرا نظیر ایساک بابل (نویسنده روس) به قول خودش به ژانر سکوت پناهنده نشد و به گفته حافظ نازنین خودمان:

... نه گفتنی است سخن گرچه محرمی
درکش زبان و پرده نگه دار، و...
که گفتیم چشم!

در پایان سپاسی است که لازم است به عمل بیاید از:
- دوستانی که تعدادی از این نوشته‌ها قبلاً در نشریه‌ای که ایشان دارند، و گردانده‌اش هستند، آمده بوده است؛ آقای علی میرزایی (مجله نگاه نو) و آقای علی دهباشی (مجله بخارا).
- نشر آگه و دارنده‌اش که خواستند این مجموعه چاپ شود و همکاران ایشان که در تدارکش سهم داشته‌اند، و آقای دکتر هرمز همایون‌پور که رابط آشنایی ما با نشر آگه بوده‌اند.
- همسر، ایلونا (Ilona) که مرا در ترجمه از متن چک در موارد بسیار زیادی یاری کرده است.
- و دوستم آقای رضا میرچی که واسطه ارسال دست‌نویس‌های بنده به وطن بوده است. از همگی بسیار سپاسگزارم.

نقش نویسنده

مطلب کوتاهی است از نویسنده نامدار چک، میلان کوندرا درباره نویسنده نامدار دیگر چک، بهومیل هرابال، که ضمن آن به موضوع بسیار مهمی می‌پردازد که نقش نویسنده و یا اصولاً هنرمند باشد در متن بعضی از رژیم‌های تمامیت‌خواه (نظیر دوران حکومت کمونیستی چکسلواکی) و این که نفس حضور و فعالیت یک هنرمند در چنین رژیمی - و به عبارت دیگر صرف تحمل او از جانیب رژیم - تا چه حد می‌تواند حمل بر «همکاری» هنرمند با رژیم شود و آیا می‌توان با این حساب به هنرمند انگ «خائن» زد و او را در خدمت رژیم محسوب داشت و یا نه...

متن حاضر در اصل در فصل «دوستی و دشمنی» از کتاب یک برخورد اثر کوندرا آمده که به سال ۲۰۰۹ توسط انتشارات گالیمار در پاریس چاپ شد، و در سال ۲۰۱۴، در مجموعه‌ای با عنوان معبر هرابال که به خاطرات تعدادی از شخصیت‌های مشهور چک و غیرچک درباره بهومیل هرابال می‌پردازد، مجدداً به چاپ رسید. مطلب حاضر از متن چک ترجمه شده است.

اوایل دهه ۱۹۷۰ و در جریان اشغال چکسلواکی به دست ارتش سرخ شوروی، من و همسر، هردو بیمار و هردو از کار برکنار شده، در بیمارستانی در حاشیه شهر به دیدار پزشک عالی‌قدری رفتیم که یار همه

مخالفتان رژیم بود؛ مرد پابه‌سن خردمندی که به او پروفیسور اِشماهل می‌گفتیم. ضمن این دیدار با روزنامه‌نویسی به نام «ا» (E) روبه‌رو شدیم که او هم از شغلش برکنار شده بود و مثل ماها ناراحتی جسمی داشت. چهار نفری مدتی دور هم نشستیم و با احساس همدردی متقابل گفت‌وگوها کردیم...

در بازگشت «ا» ما را سوار اتومبیل خودش کرد و در راه به بدگویی از [بهومیل] هرابال پرداخت که در آن زمان بزرگ‌ترین نویسندهٔ چک به شمار می‌آمد. آثارش آکنده از خیال‌پردازی‌های غنی و بی‌حد و مرز و پر از تجربه‌های زیستی مردمی، فوق‌العاده خواندنی بودند و تحسین‌شده (موج‌مشهور سینمای جدید چک در آن دوره نیز او را به عنوان سرپرست معنوی خویش محترم می‌شمرد)...

هرابال در نهایت نویسنده‌ای «غیرسیاسی» بود که در متن رژیمی که اعلام می‌داشت که «همه چیز سیاسی است»، امرچندان معصومانه‌ای به حساب نمی‌آمد. غیرسیاسی بودن او موجب ریشخند دنیایی بود که در آن سیاست، حرف اول را می‌زند. در واقع، هرابال در تمامی آن مدت به وجهی غیررسمی «مغضوب» رژیم بود، با وجود این، از آن‌جایی که (از نظر سرسپردگی و یا عدم سرسپردگی) برای رژیم مصرفی نداشت، غیرسیاسی بودنش باعث می‌شد که رژیم حاکم در دوران اشغال زیاد پایی او نشود و هرابال بتواند گاه‌گداری اثری را به چاپ برساند.

دوست روزنامه‌نگار ما در راه بازگشت به شهر به شدت به هرابال حمله می‌کرد که درحالی‌که رژیم همکاران او را ممنوع‌القلم کرده است، هرابال چطور به خودش اجازه می‌دهد که بدون حتی یک کلمه اعتراض، تلویحاً با رژیم همکاری کند؟ این رفتار او واقعاً شایان تحقیر است و هرابال در حکم همکار و همدست رژیم...

من با همان شدت خود او با حرف‌هایش مخالفت کردم و گفتم چقدر پرت و پلاست صحبت از همکاری هرابال با رژیم درحالی‌که روح آثار

هرابال و طنز و فانتری نهفته در آن، در تضاد مطلق و کامل با روحیات و طرز فکری است که در این زمان بر سرزمین ما سلطه دارد و می‌خواهد که [هر نوع طرز فکر دیگری را] خفه کند؟ دنیایی که بتوان آثار هرابال را در آن خواند، به کلی سوای دنیایی است که در آن نشود صدای او را شنید... یک اثر هرابال به تنهایی به آزادی روحی انسان‌ها به مراتب بیشتر خدمت و کمک می‌کند تا تمامی اعلامیه‌های اعتراض‌آمیز امثال ماها در مخالفت با رژیم!

جروبحث ما در اتومبیل به زودی به مشاجره‌ای آکنده از نفرت بدل شد. بعدها که به این قضیه فکر می‌کردم بروز ناگهانی این نفرت هم‌چنان باعث حیرتم شد. به خودم می‌گفتم که آن تفاهم و همدردی اولیه ما نزد آن پزشک امری گذرا و موقتی و معلول شرایط تاریخی‌ای بود که از ماها موجوداتی تحت تعقیب ساخته بود و مخالفت ما با آن شرایط چیزی بود سیاسی و ربطی به شرایط تاریخی نداشت. این مخالفت ما را در دو جبهه مخالف به جان هم می‌انداخت: کسانی که برایشان درگیری سیاسی بالاتر از زندگی مجسم، و مادی و ورای هنر و اندیشه است، و کسانی که برعکس، سیاست برایشان در خدمت زندگی، زندگی مجسم و مادی، یعنی در خدمت هنر و اندیشه بودن است. این هر دو نظر شاید از جهاتی موجه باشند، ولی مسلم است که در هیچ دوره‌ای با یکدیگر سر سازگاری نداشته‌اند و نمی‌توانند داشته باشند...